

بررسی عرفان شبلی با تکیه بر مبحث عشق و وحدت وجود

دکتر مریم بختیار^۱

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

چکیده مقاله:

ابوبکر شبلی منسوب به «شبله» قریه‌ای از قرای اسروشنه از بلاد ماوراءالنهر بوده است، اما در بغداد بزرگ شد. وی از بزرگان طریقت در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. از آن جا که اصلش ایرانی بود و مدتی در ایران از سوی حکومت وقت مأموریت داشت، به فلسفه و اخلاق ایرانی، که وحدت وجود و عشق به حق و جوانمردی و شفقت به خلق بود، آشنایی داشت. این اصالت مشرب او را بر آن داشت که ترک اعتبارات دنیای بی اعتبار کند و به طور کلی روی نیاز به درگاه بی نیاز آورد. استاد او در طریقت و عرفان جنید بوده است. جنید به صحو گرایش داشت، اما او روش استادش (صحو) را در پیش نگرفت و به عالم سکر و مستی روی آورد.

کلید واژه‌ها:

شبلی، سکر، عشق، عرفان، وحدت وجود.

1- bakhtyarmaryam@yahoo.com

مقدمه

خدا در نظر عارفان نه تنها همه جا هست، بلکه غیر از خدا در نظر آنان چیز دیگری نیست، تا حدی که به قول شبلی در بهشت نیز جز خدای، دیگری نیست و نباشد (ما فی الجنة احد سوی الله تعالی)^۱ به هر جهت با این نگاه که غیر از خدا چیزی نیست، عارفان دم به دم با خدای بزرگ جهان آفرین در تماسند و از قبل این تماس‌ها به مکاشفات و حقایقی راه می‌یابند. مناجات‌های شبلی نیز به سان مناجات‌های شور آفرین خواجه عبدالله انصاری نشان از این ارتباط صمیمانه و عاشقانه عارف با خدا دارد و سخنان عجیب و توحیدی که ایشان در خلوت خویش با خدا به کار می‌گیرند هم آموزنده توحید و حقایق معنوی است و هم باعث پایداری نوعی شور و جذبه و شور خواهد بود.

شبلی در بیان مسایلی چون عشق، وحدت وجود و فنا و... تحت تأثیر بایزید بوده است و لذا چنان که او راه رسیدن به خدای عزوجل را عجز و نیاز و بیچارگی و تسلیم می‌داند شبلی هم به تاسی از او همین سخنان را گفته و همان راه را در پیش گرفته است.

مختصری در بیان سلوک عرفانی شبلی

شبلی در سلوک عارفان راه طریقت را با همه سختی‌های آن پذیرا گشت و برای رسیدن به مقام حقیقت از هیچ ریاضتی فروگذار نکرد. خواب و خوراکش را به شدت تقلیل داد و از گرسنگی به حکمت و عبرت راه یافت و از بی خوابی به ترک غفلت و خلوت یار.

۱- تمهیدات، ص ۱۳۶.

دیدگاه عرفانی شبلی مانند بایزید و حلاج بوده است یعنی عرفانی عاشقانه متحرک و پویا و ماهیت عرفان او مبتنی بر سکر بوده است هر چند عده‌ای به تصور این که استاد او جنید به صحو گرایش داشته او را صحویی خوانده‌اند با این اوصاف شبلی مانند سایر سکریان که اهل عشق و سماع‌اند همه جا را جای ذکر حق می‌داند و در همه جا حق را حاضر می‌بیند. «شبلی مانند حلاج راوی روایت عشق بود اما حلاج با شهادت خویش و شبلی با جنون خویش»^۱ دیدگاه عرفانی و معنوی او را از خلال جملات و اشعار به جا مانده از او می‌توان بررسی کرد. اما آن چه مسلم است این است که بیشترین اشعار و جملاتی که بیان کرده است در مبحث عشق و وحدت وجود بوده است.

او هم زمان با حضرت پیغامبر (ص) بوده است و نقل است که یک روز جنید با اصحاب نشسته بود پیغمبر را دیدند که از در درآمد و بوسه بر پیشانی شبلی زد. علتش را پرسیدند، شبلی گفت: نمی‌دانم جز این که هر شب که فریضه نماز را به جا می‌آورم بعد از آن این آیه را می‌خوانم «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز...» (توبه / ۱۲۸) جنید گفت: دلیل کار پیغمبر همین است.^۲

شبلی مانند بسیاری دیگر از عرفا به تأویل آیات قرآن می‌پرداخت که از آن جمله مثال‌هایی بیان می‌شود. او در معنای آیه «واذکر ربک اذا نسیت» (کهف، ۲۴) گفته است: شرط ذکر نسیان است و همه عالم در ذکر مانده عجیب آن دلی است که کلام وی می‌شنود و بر جای می‌ماند و عجیب آن جانی است که کلام وی می‌شنود و از میان نمی‌رود^۳ و در تفسیر «قل للمومنین یغضوا من ابصارهم» (نور، ۳۰) گفته است: ابصار روس عن المحارم و ابصار القلوب مما سوی الله یعنی چشم سر از محارم و چشم قلب از هر چه غیر خداست باید پوشیده گردد.

عشق از دیدگاه شبلی

۱- شبلی، مجنون عاقل، ص ۳۵.

۲- تذکرة الاولیا، ص ۶۲۳.

۳- کشف المحجوب، ص ۵۱۲.

۴- نفحات الانس، ص ۱۸۲.

شبلی عارفی است که توجه تام و تمام به مساله عشق و مستی داشته است و در این مضمون سخنان و ابیات بسیاری بیان کرده و سروده است که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌شود: محبت از آن روی محبت نامیده شده است که غیر از محبوب را از دل محو و ناپدید می‌سازد^۱ او مقام عشق را همان مقام تسلیم عبد در برابر حق می‌داند به این دلیل مکرراً عشق و تسلیم را با هم و در کنار هم بیان کرده چنان که گفته است:

و لو قلت طافی النار بادرته نحوها سرور الانی قد خطرت بباکا^۲

یعنی اگر بگویی پا بر آتش بگذار شتابان به سوی آتش خواهم رفت

عودنی الوصال و الوصل عذب ورمونی با الصدو الصد صعب

ز عموا حین غالبتوا ان جرمی فرط حبی لهم و ماذاک ذنب

لا و حسن الخضوع عن التلاقی ما جزى من یحب الا یحب^۳

یعنی مرا به وصال عادت دادند و وصل شیرین است و مرا به جفا متهم کردند و جفا دشوار است

زمانی با عتاب مدعی ام شدند که جرمم افراط در عشق است نه این کار جرم است و نه نیکویی فروتنی در برخورد این سزای کسی نیست که جز عشق چیزی را دوست نمی‌دارد.

شبلی عشق را همان مقام خلت می‌داند و خلت یعنی سریان عشق در ذره ذره وجود آدمی:

لیس تخلوا جوارحی منک وقتا هی مشغوله بحمل هواک

لیس یجری علی لسانی شیئی علم الله ذاسوی ذاکراک

۱- کشف الاسرار، ص ۳۹۴.

۲- حلیة الاولیا، ج ۱۰، ص ۳۷۲.

۳- همان، ص ۳۶۷.

وتمثلت حیث کنت بعینی فهی ان غبت او حضرت تراک

حتی در یک لحظه جوارح وجود من از تو خالی نیست و همه مشغول حمل عشق تو هستند.

چیزی بر زبانم جاری نمی شود مگر ذکر تو و تو آن را می دانی.
هر جا که باشی به چشم من نمودار می شوی خواه پنهان باشی خواه پیدا گویی پیوسته چشم من تو را می نگرد.

در جای دیگر می گوید: مقام عشق مقامی است که منتهی به حیرت می شود.

قد تحیرت فیک خذ بیدی یاد لیلا لمن تحیر فیک^۱

یعنی متحیر شدم در تو دستم را بگیر، ای کسی که برای هر که در تو متحیر می شود راهنمایی. پس آن چنان مستغرق ذات حق و غرق در عشق الهی است که حتی میان قرب و بعد حق هم تفاوتی نمی بیند.

بعدک منی هو قرباک افنیتنی عنی بمعناک

لا یفرق الاوصاف مابیننا ان قلت لی ما کنت ایاک^۲

با این اوصاف مهجور از حق حتی اگر در بهشت باشد در دوزخ است و بر عکس و اصل حق همیشه متمکن در بهشت است.

والهجر لو سکن الجنال تحولت نعم الجنان علی العیید جحیما

والوسل لو سکن الجحیم تحولت حر السعیر علی العیید نعیم^۳

۱- شرح تعرف، ص ۱۳۶۹

۲- طبقات الصوفیة، ص ۶۵۱.

۳- دیوان شبلی، ص ۳۶۷.

او معتقد است عشق الهی انسان را از توجه به خود و نیز کردار و احوال مردم بی نیاز می‌سازد بنابراین شاهراه تعالی و عروج معنوی انسان همانا عشق است و بس

و تحسینی حیا وانی لمیت و بعض فی الهجران یکی علی بعض^۱

به همین دلیل خود را در راه حق چون مجنون تصور می‌کند که پیوسته در حسرت دیدار لیلی خویش است.

ولی فیک یا حسرتی - حسره تقضی حیاتی و ما تنقضی^۲

ای آرزوی من مرا از تو آرزویی بر دل است که اگر زندگی ام را هم به پایان رسانی آن آرزو برآورده نمی‌شود.

لیس منی قلب الیک معنی کل عضو منی الیک قلوب^۳

یعنی تنها دل من در بند تو نیست، هر عضوی از من دلی است در بند تو که بیانگر همان مقام خلت است.

او مقام عشق را مقامی دانسته است که هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد بنابراین با زبان تشبیه و تمثیل عشق را به ماه تابانی تشبیه کرده است که هرگز غروب نمی‌کند.

دع الاقمار تغرب او تنیر لنا بدر تذل له البدور

لنا من نوره فی کل وقت ضیاء ما تغیره الدهور^۴

او معتقد است که آوازه عشق او در کل عالم فاش شده است و او رسوای عشق است اما مردم نمی‌دانند که معنای عشق او چیست و اصلاً بر چه کسی عاشق است.

۱- طبقات الصوفیة، ص ۳۴۵.

۲- دیوان شبلی، ص ۳۷۱.

۳- حلیة الاولیا، ج ۱۰، ص ۳۷۲.

۴- همان، ج ۱۰، ص ۳۷۲.

به همین دلیل او را مجنون تصور می‌کنند.

صح عند الناس انی عاشق غیر ان لم يعلموا عشقی لمن^۱

با این وجود این رسوایی معتقد است عشق را باید پنهان کرد زیرا یکی از ویژگی‌های مکتب عرفان کتمان و رازداری است.

باح مجنون عامر بهواه و کتمت الهوی ففرت بوجدی

و اذا کان فی القیامه نودی این اهل الهوی تقدمت وحدی^۲

یعنی مجنون عشق خود را آشکار کرد و من عشقم را پنهان کردم و از او در عشق سوزان پیشی گرفتم پس هر گاه در قیامت ندا کنند که عاشقان کجایند؟ من مجرد و تنها گام پیش می‌نهم چون مقام من در عشق به دلیل کتمان عشق برتر از مقام مجنون و هر عاشق دیگری است.

و سرانجام انسان عاشق این است که به فنا و سپس آن به به مقام بقا می‌رسد و در این مساله یعنی اعتقاد به فناء فی الله به شدت تحت تاثیر بایزید بوده است.

ان المحبین احياء و ال دفنوا فی التراب او عرفوا فی الما او حرقوا

او یقتلوا بیسوف وسط معرکه او حتف انف و ان اضناهم الفرق

لویسمعون منادی الحب صاح بهم یوما للباه من بالحب یحترق^۳

یعنی عشاق حق زنده‌اند اگر چه در خاک مدفون باشند یا در آب غرق شوند یا سوزانده شوند یا در وسط معرکه جنگ با شمشیر کشته شوند یا در بستر بمیرند و یا...

۱- تصوف و ادبیات تصوف، ص ۵۶.

۲- دیوان شبلی، ص ۹۶.

۳- همان، ص ۱۱۳.

که چنین ابیاتی تلمیحی به آیه «و لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله بل احیاء عند ربهم یرزقون» (آل عمران، ۱۶۹) می باشد.

وحدت وجود از دیدگاه شبلی

وحدت وجود به همراه وحدت شهود دو اصطلاح فنی در تصوف اسلامی می باشند که در طول تاریخ تفاسیر متفاوتی از آن توسط طرفداران و مخالفان این نظریه بیان شده است. معمولاً اولین توضیح این اصطلاح به ابن عربی نسبت داده می شود هر چند ابن عربی خودش از لفظ وحدت وجود استفاده نکرد و افرادی قبل از او هم سخنان مشابهی در این زمینه گفته بودند که از آن جمله است شبلی رحمه الله علیه

او همه چیز را خدا می دانست و مانند حلاج و بایزید وحدت وجودی بود

قد تخللت مسلک الروح منی و لذا سمی الخلیل خلیلا

فاذا ما نطقت و اذا ما سکت کنت غلیلا^۱

او ذات حق را متجلی در کل عالم می دانست و معتقد بود (انا اقول و انا اسمع فهل فی الدارین غیری) یعنی گوینده منم و شنونده منم و اصلاً اندر دو جهان جزین کیست؟^۲ (من) در بیان او مانند انا الحق حلاج است. به هیمن دلیل پیوسته می گفت: من نه منم، من اویم یعنی به صفات خویش قائم نیستم به صفات او قائم.

گوینده همه اوست و شنونده هم او پس ملامت بر من چر است؟ و نیز گفته است: یاد پروردگار غذای نفس من است، ستایش و سپاس او لباس و پوشش من است و حیا و شرم از او شراب من است نفس من فدای قلب و قلبم فدای روح و روحم فدای پروردگارم باد.^۳

۱- دیوان شبلی، ص ۱۲۰.

۲- شرح لمعات، ص ۱۰۹.

۳- تفسیر کشف الاسرار، جلد ۱، ص ۴۰.

او به زهد نیز از منظر وحدت وجود نگریسته است چنان چه گفته است: زهد خود نوعی غفلت ورزیدن است زیرا برای ماسوی ارزش وجودی قایل شده‌اند که با زهد قصد دوری از آن را دارند در حالی که در این عالم ماسوی نیست و هرچه هست اوست

فلما ارانی الوجد انک حاضری شهدتک موجودا بکل مکان

فخاطبت موجود ابغیر تکلم و لا خطت معلوما بغیر عیان^۱

یعنی چون وجد به من نشان داد که تو در من حاضری تو را مشاهده کردم که در همه جا موجودی تو را که هستی مطلق عالمی صدا زدم بدون سخن گفتن و بدون چشم‌هایم نظر در تو کردم زیرا در وجود ظلی من هم کسی جز تو نیست.

او به همه چیز رنگ و بوی عشق و وحدت وجود بخشیده است چنان که وی در تعریف عارف گفته است: عارف کسی است که دارای ۵ نشانه است: ۱- شاد و خرم به معرفت خدای تعالی است ۲- به یگانگی حق تعالی انس دارد ۳- در خدمت حق تعالی حلاوت می‌یابد. ۴- از فراق حق تعالی خوفناک است ۵- از مکر حق تعالی ایمن نیست.^۲

با این تعریف و توصیفی که از عارف کرده است در می‌یابیم عارف کسی است که جز حق کسی را در این عالم نمی‌بیند و نیز گفته است علامت قربت به حق انقطاع از همه چیز جز حق است و یا گفته است هر که حق را در سر خود شهود کند دو جهان از دلش ساقط می‌شود.^۳

بنابراین در وجود چنین انسانی هرگز غم و اندوه راه نمی‌یابد و این است همان معنای سکر و مستی که شبلی به آن معتقد بود. او چنان در عشق خدای سیر کرده که حتی در دقایق آخر عمر خویش در شوق آن وجود واحد ایباتی زمزمه کرد

کل بیت انت ساکنه غیر محتاج الی السرح

۱- ترجمه رساله قشیری، ص ۳۴۹

۲- فردوس المرشدیه، ص ۲۵۳.

۳- شرح تعرف، ص ۱۳۴.

وجهک المامول حجتنا یوم یاتی الناس بالجج^۱

همین اعتقاد او به سکر و مستی، وحدت وجود، عشق و مباحثی از این نوع سبب شده که شعرای بزرگی چون عطار، سنایی و شیخ محمود شبستری به سخنان و جملات زیبای او در تبیین آن مقولات استناد کنند. البته ذکر این نکته ضروری است که عطار بیش از دیگران به سخنان شبلی توجه داشته است آن چنان که در اکثر آثارش مانند دیوان اشعار، منطق الطیر، اسرار نامه، مصیبت نامه و الهی نامه سخنان و ابیاتی زیبا از او را نقل می‌کند.

۱- شبلی، مجنون عاقل، ص ۱۷۷.

منابع و ماخذ

- ۱- قرآن مجید
- ۲- ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیا، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷ هـ ق
- ۳- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح: مهدی توحیدی، کتابفروشی محمودی، تهران، ۱۳۳۷
- ۴- سلمی، عبدالرحمن، طبقات الصوفیه، تصحیح نورالدین شریبه، جماعه الازهر للنشر و التالیف، مصر ۱۳۷۲ق
- ۵- شاه نعمت الله ولی، شرح لمعات، تصحیح جواد نوربخش.
- ۶- شبلی، ابوبکر، دیوان اشعار، تصحیح کامل مصطفی الشبلی، ۱۳۸۶ هـ
- ۷- عطار، فرید الدین تذکرة الاولیا، تصحیح و مقدمه محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۷۸ش.
- ۸- عین القضاة همدانی، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری، تهران.
- ۹- قشیری، ابوالقاسم، رساله قشیری، ترجمه فارسی با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۱۰- محمدی و ایقانی، کاظم، شبلی مجنون عاقل، سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۸۶.
- ۱۱- محمود بن عثمان، فردوس المرشديه فی الاسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار.
- ۱۲- مستملی، ابوابراهیم، شرح تعرف لمذهب اهل التصوف، تصحیح محمد روشن، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۶.
- ۱۳- میبدی، ابوالفضل رشید الدین، تفسیر کشف الاسرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- ۱۴- یوگنی ادواردویچ برتلس، تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.